



## چگونگی زیرساخت‌های آموزش معماری در ایران

تهیه و تنظیم: محبوبه آذرزاده، نیلوفر صالحی ابرقویی  
عکس: ستار وزیری

از آنجا که معماری هنری در ارتباط با ریشه‌هاست و بر مبنای اسکلت‌بندی و پایه‌ریزی شکل می‌گیرد، بی‌دلیل نبود که در گرماگرم تابستان ۱۳۹۲ با هماهنگی دکتر کوشش‌گران بنا شد نشست با محوریت چگونگی زیرساخت‌های آموزش معماری در ایران برگزار شود.

این جلسه که به تاریخ ۹۲/۴/۲۹ با حضور دکتر کوشش‌گران، دکتر میرجانی و دکتر خاکی تشکیل گردید، در بردارنده مطالب پیش‌روست:

**دکتر کوشش‌گران:** می‌دانیم که رشته معماری یکی از رشته‌های با سابقه در حوزه آموزش عالی است؛ هرچند دیر شاخ و برگ پیدا کرد. تا همین سه دهه پیش تنها و تنها سه مدرسه معماری آن هم در تهران داشتیم. ما اینک با نزدیک هشت دهه سابقه آموزش معماری در کشور مواجهیم و می‌دانم که نسبت به دیگر رشته‌های نظام آموزشی عالی مان، آموزش معماری پر بحث‌ترین هم بوده است. به‌عنوان مثال برگزاری نشست‌های همایش آموزش معماری از سوی دانشگاه تهران بیانگر این است که نه تنها در جهان بلکه در ایران هم مورد آموزش معماری یک مسأله است. در دیگر رشته‌های دانشگاهی چنین سابقه‌ای کم‌تر وجود دارد.

دغدغه‌های زیادی در زمینه آموزش معماری وجود دارد. اینکه رسالت این آموزش چیست؟ اهداف و روش‌هایش کدام است؟ و بسیاری سؤالات از این دست. تاکنون از ابعاد مختلفی هم



به آن نگاه شده است. در حوزه روان‌شناسی یادگیری، آموزش معماری برای خودش جایگاهی دارد، مؤسساتی در خارج از کشور هستند که به صورت مشخص و مستقل حوزه آموزش معماری را مدنظر خود قرار می‌دهند که نشان‌دهنده اهمیت موضوع است.

شاید یکی از دلایل تنوع مباحث در این حوزه به خاطر تنوع دیدگاه‌های شناخته شده در بیان رسالت معماری و جایگاه آن است. یعنی به لحاظ وجود تعاریف و دیدگاه‌های مختلف برای معماری و رسالت آن، شیوه‌های آموزش معماری هم می‌تواند متفاوت باشد. بحث سنتی مدارس باهاوس و بوزار به عنوان دو دیدگاه مختلف به معماری که دو شیوه آموزش معماری را هم می‌تواند در پی داشته باشد، باز بر این نکته که موضوع وجه تاریخی دارد، صحنه می‌گذارد. این موضوع شاید به قدمت خود معماری مدرن هم سابقه و هم اهمیت داشته باشد.

سؤال مطرح شده این است که، با اشاعه رشته‌ها و دانشکده‌های کشور در دو دهه اخیر و متقاضیان زیادی که این رشته دارد، آیا از این امر مهم غفلت نشده است؟ آیا در این توسعه، جریان‌های کیفی نگاه به آموزش در حوزه معماری مورد پیگرد آموزش عالی یا همان وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قرار گرفته است؟ در حال حاضر سالی نزدیک به هزار دانشجوی معماری در یک استان نسبتاً کوچک مثل یزد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. تا سه دهه پیش تنها ۰۰۲ دانشجوی آن هم فقط در پایتخت کشور جذب رشته معماری داشتیم. تفاوت این عدد نشان می‌دهد که غفلت از جریان آموزش معماری می‌تواند آثار ناگواری داشته باشد. یک نکته آخر را عرض می‌کنم و بعد بحث را با سؤالاتی جلو خواهیم برد.

به نظر می‌آید که توی این وانفاسیایی که هست باز نگاه هنری به آموزش معماری، یکی از آن مباحثی است که بیش‌تر در آن غفلت شده است. یعنی اینکه چقدر دانشکده‌های معماری به معماری به مثابه یک مقوله هنری نگاه می‌کنند. و اثر معماری را یک اثر هنرمندانه می‌پندارند، و چقدر معلمین معماری خود بر این باورند و چقدر برای این منظور آموزش دیده‌اند و یا مطالعه داشته‌اند؟ خود وزارت علوم چقدر نگران این داستان است؟ این سؤالاتی است که می‌شود راجع به آن گفتگو کرد و پیرامون آن ساعت‌ها بحث داشت.

تضادی هم که در این زمینه وجود دارد قابل اعتناء است. شما نگاه کنید که آزمون پذیرش رشته معماری در گروه ریاضی-فیزیک صورت می‌گیرد. تا چندسال پیش ما در کنکور معماری زمینه‌هایی از استعدادسنجی داوطلبان کنکور را داشتیم که تسلط طراحی با دست آزاد آن‌ها و قوه تخیل و طراحی‌شان را می‌سنجید. این برنامه از دستور کار سازمان سنجش حذف می‌شود.

نکته جالب دیگر این است که دانشجویان با کنکور ریاضی وارد دانشگاه می‌شوند و در دانشکده‌ای با پسوند هنری به تحصیل ادامه می‌دهند! اگر این یک تصمیم آگاهانه است باید معلوم شود که به چه دلیل و در غیر آن نیز باید مسائل آن روشن شود.

امیدوارم میزگرد امروز اجازه بدهد قدری این مسأله واکاوی شود که واقعاً جایگاه هنری رشته معماری در حوزه آموزش عالی به چه شکل است و چگونه باید به آن نگاه کنیم؟ انشا... بتوانیم در قالب این گفتگو موضوع را پیش ببریم.

**خانم دکتر خاکی:** من می‌خواهم در مورد اینکه بچه‌ها وارد دانشکده هنر می‌شوند یک پراگماتر باز کنم. با توجه به تصمیم‌گیری‌های آموزشی هر کشوری، رشته «معماری» زیرمجموعه جاهای بزرگتری از خودش است. مثلاً رشته معماری می‌تواند زیر مجموعه دانشکده هنر، دانشکده فنی مهندسی باشد. ممکن است از ذهن دور بیاید که در دانشگاه‌هایی که روحیه جامعه‌شناسی و حتی فلسفه دارند، معماری بتواند زیرمجموعه دانشکده جامعه‌شناسی باشد. در ایران معماری بیشتر در بخش هنر، قرار می‌گیرد. اما استثنائاتی در گذشته وجود داشته است. مثلاً رشته جامعه‌شناسی و وجه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی خیلی مهم بود و در واقع قرار بود زوج معماری باشد و آن را جلو ببرد، یعنی اساس کار این بود، حتی در آن زمان رشته فنی و مهندسی نداشت اما معماری داشت. در بعضی دانشگاه‌های خارج از کشور هم همین‌گونه است. درس‌هایی را می‌بایست در کنار رشته معماری مثل فلسفه برای

معماری یا جامعه‌شناسی برای معماری را همزمان بگذرانند و بعد رفتارشناسی انسان بیشتر مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین در آن دانشکده‌ها تم کار خیلی متفاوت است. خیلی از آن هنری که ما می‌شناسیم -که این مبحث هنر را نیز این جا باید با هم قرارداد کنیم که ببینیم هنر چیست؟- دور می‌شود و به چیزهای دیگری نزدیک می‌شود که اتفاقاً آورده‌هایی برای معماری دارد. بعضی دانشکده‌ها هم که تم فنی و مهندسی را دارند نقش سازه، ریاضیات و حتی هندسه را به معانی دیگری که ما از آن‌ها مقداری دور هستیم به معماری نزدیک می‌کنند و معماری را از این طریق تغذیه می‌کنند.

معماری وقتی کنار هنر قرار می‌گیرد مجموعه‌ای از چیزهای ظاهری و باطنی از هنر می‌آورد. مثل بیان و ارائه تصویر، صحبت کردن راجع به کار، ژست معماری و بعد بحث‌های عمیق‌تر. هنر به معنای آرت، برابر است با چیزی که مرزهای ناممکن را درمی‌نوردد، اگر آن را هنر در نظر بگیریم خیلی چیزهای عمیق و جامعی را می‌تواند بیاورد یعنی ما در هنر می‌توانیم تمامی جامعه‌شناسی و فنی و مهندسی و... را به‌طور جامع‌نگر انکشاف کنیم. در این صورت به یک منبع غنی‌تری وصل خواهیم بود. هنر در جامعه سنتی قبل از رنسانس (تغییر) جایی برای نظر کردن بوده است. مکان‌ها یا آثاری که شکل می‌گرفتند بهانه‌ای و تذکری برای نظردادن، فکرکردن، تعمق کردن بوده‌اند.

دانشجویان تازه وارد به معماری، روزهای اول به تناسب اینکه روحیه دانشکده در نسبت با حوزه‌هایی که زوج معماری مطرح شدند چیست، فیگورهای مختلفی می‌گیرند و طرز فکرهای مختلفی پیدا می‌کنند. در واقع آن‌ها خط‌مشی پیدا می‌کنند. اساتید هم در واقع به تناسب اینکه با چه روحیه‌ای وارد شده باشند و چه جمعی دور هم قرار گرفته باشند بالاخره تمی را ایجاد می‌کنند. به معنای اینکه زمینه آن دانشکده چه است و چه اتفاقی باید بیفتد. به نظر می‌رسد در ایران

وجه هنری بودن معماری بیشتر نمایان است. البته این وجه هنری بودن لزوماً به معنای سطوح عمیق‌تر مفهوم هنر نیست. بنابراین خیلی جاها اساتید تلاش می‌کنند تا چنان از وجه هنری بکاهند و وجه منطقی بودن آن را در مقابل هنری سطحی سنگین کنند که بشود منطق کار را با آن پایید. بشود اصلاً منطقی راجع به کارها صحبت کرد و طراحی کرد و فهمشان کرد و در نهایت نقدشان کرد.

در واقع جایی که قرار است انسان در آن زندگی کند، دودو تا چهارتایی قابل تفاهم برای همه پیدا کند که در آموزش ما با اینها سروکار داریم، آن دودوتا چهارتا را باید برای خودمان ایجاد کنیم که حال ممکن است در حد کلاس دو واحدی در یک ترم بین خودمان و دانشجو ایجاد کنیم و یا ممکن است در بین اساتید دانشکده یک چیز نوشته یا نانوشته ایجاد شود یا در بین دانشجویان یک دانشکده یا حتی یک کشور. مثلاً سال‌ها پیش بعضی بچه‌هایی که یزد درس خوانده بودند هر جایی که می‌رفتند به نوعی معلوم بودند که دانشگاه یزدی هستند، حال باید دید که این وجه چه شکلی بوده که این را نشان می‌داده است.

**دکتر میرجانی:** در ابتدای بحث و در پیوند با مطلب طرح شده توسط آقای دکتر کوشش گران - در باب شیوه ارزیابی داوطلبان در کنکور معماری - اشاره‌ای به تجربه خود از این آزمون می‌کنم. تغییر در سیستم کنکور معماری دقیقاً از سال ۲۷۳۱ صورت گرفت. آن زمان خودمان را برای کنکور آماده می‌کردیم، کلاس‌های خصوصی طراحی دست آزاد می‌رفتیم و چون در دبیرستان آموزشی در این حوزه ندیده بودیم، زمانی که سازمان سنجش تصمیم بر این گرفت که الگوی ارزیابی را عوض کند، زمینه خوشحالی و امیدواری ما فراهم نمود! چرا که با این تغییر، آزمون استعداد سنجی هنری و طراحی دست آزاد حذف و به جای آن ضریب تأثیرگذاری درس فیزیک و ریاضی افزایش یافت. یعنی نه تنها سازمان سنجش وجه آرتیستیک را

از سیستم ارزیابی حذف کرد، بلکه از آن سمت، ابعاد علمی آن را پررنگ نمود. این مسأله برای متقاضیان معماری از گروه ریاضی-فیزیک نکته جالبی بود که البته نتیجه و تأثیرگذاری آن بر کیفیت آموزش معماری جای تأمل و پژوهش دارد.

قطع نظر از جایگاه هنر در آزمون معماری، ذکر این نکته اساسی ضروری است که دانشکده‌های معماری ما و متولیان آن‌ها، نسبت به ماهیت هنری معماری و وجه هنری که باید در حوزه آموزش لحاظ کنند، معترف هستند ولی معتقد نیستند. اگر شما این میزگرد را آنقدر توسعه بدهید و به تعداد اعضای هیأت علمی که متولی آموزش و در رأس هستند صندلی اضافه کنید، فکر نمی‌کنم در مجموع تعداد افرادی که نسبت به این گزاره ایراد وارد کنند از تعداد انگشتان یک دست بیشتر شود. همه معترف به ماهیت شاعرانه و منطقی معماری هستند و این دو وجهی بودن را برای معماری می‌پذیرند. به طبع پذیرش وجه شاعرانگی برای معماری یعنی ورود هنر و آرت به حوزه آموزش معماری. یعنی شما نمی‌توانید به محصول آن چیزی که ادعای آموزشش را می‌کنید، بپردازید بدون اینکه توجه داشته باشید، در پروسه آموزشی این پدیده شما باید وجوه آرتیستیک را لحاظ بکنید. بنابراین به نظر من مشکل در جای دیگری است. کتاب روش تحقیق در معماری گروت را دیده‌اید؛ در آن معماری به لحاظ ماهوی در درون طیفی مطرح می‌شود که در سمتی از آن منطق و ریاضی و در سمت دیگر هم شاعرانگی و هنر قرار دارد، بدون آنکه برای این دو سمت تقدم و تأخری طرح شده باشد. این گستره وسیع ماهوی در کنار تنوع و جذابیت بخشی به موضوع معماری، کار را به ویژه در حوزه آموزش دچار مشکل کرده است به گونه‌ای که گاه دانشگاه‌هایی بسته به اعتقادات متولیان‌شان و یا بسته به پتانسیل‌هایی که در ظرفیت‌های علمی و آموزشی‌شان هست، نظام آموزشی خود را روی یکی از دو سمت طیف متمرکز می‌نمایند. به عبارتی یا به شدت به وجوه آرتیستیک توجه می‌کنند یا به وجوه علمی و تکنولوژیک آن، و بدین ترتیب مسیر خودشان را به سر این دوراهی مشخص می‌کنند. می‌خواهم خدمتان عرض کنم تا آنجا که اطلاع دارم هیچ کدام از دانشگاه‌های با سابقه ما هنوز خیلی تکلیفشان با این قضیه روشن نیست.

در حوزه آموزش، ما مثل غرب عمل نکردیم. سعی کردیم جانب دو سمت را احیاناً رعایت کنیم، متأسفانه نتیجه آن شد که در حال حاضر نه به وجه دانشی آن درست پرداخته می‌شود و نه وجه هنری آن. امروزه شاهدیم دانشجوی معماری وقتی فارغ‌التحصیل می‌شود در هر دو بخش دچار ضعف است. مشکل ما اگر این بود که می‌گفتم چرا این قدر روی ابعاد دانشی و فنی تأکید می‌شود و باید یک قدری هم در فرآیند آموزش، تأملات عاطفی و هنری داشته باشیم، تکلیفمان مقداری روشن بود. ولی الان مشکل این است که متأسفانه در عرصه دانش فنی هم با مشکلات بزرگی مواجهیم. علاوه بر تخصصی نشدن رویکردهای آموزش معماری در ایران به عنوان یکی از آسیب‌های موجود، نکته دیگری هم در این باب قابل طرح است. اگر به سرفصل دروس معماری نگاه کنیم، می‌بینیم که ظاهراً دروسی که تعریف شده و سرفصل‌های مطرح شده، هم استعداد سرکشی به حوزه هنر را و هم سرکشی به حوزه فن را در دانشجو ایجاد می‌کند، ولی سیستم آموزشی ما در بالفعل کردن ظرفیت‌های این دروس دچار مشکل هست. بنابراین ممکن است مشکل نه در باور ما به ابعاد هنری و یا فنی آموزش معماری که در توان آموزگاری ما باشد. بی‌شک هر کدام از این موارد در حد گمانه‌زنی‌های ذهنیست که باید به مدد پژوهش تصحیح شود.

**دکتر کوشش گران:** حال بر این مبنا می‌توان سؤال را مطرح کرد و با تأکید بیشتر به فرمایشات خانم دکتر که ممکن است ما تعاریف مختلف یا ذائقه‌های مختلفی از معماری را مبنا قرار دهیم، آن وقت یکی از این ذائقه‌ها می‌تواند ذائقه هنری باشد. شما به درستی طیفی را بین جنبه منطق ریاضی و شاعرانگی تعریف کردید. اگر بیاوریم و بگوییم که ممکن است از یک نظرگاه معماری از جنس مسأله‌گشایی ماهیت پیدا کند و از یک حیث دیگر جنس برانگیزانندگی را مدنظر قرار دهد به عنوان هنر (آرت)، که نتیجه رسالت هنر را برانگیختن انسان تلقی کنیم. به نظر می‌آید آن چیزی که الان با حذف استعدادهای تکنیکی مطرح است،





به رسمیت شناخته می‌شود اجازه ورود به مفهوم هنری را به این داستان می‌دهد یا نه؟ و به‌طور مشخص منظور من در قالب این سؤال مطرح می‌شود که اگر بپذیریم یکی از حوزه‌های معماری، حوزه هنر است جریان فعلی آموزش چه استعدادهایی دارد و وزارتخانه با این سیاست‌هایی که اندیشیده یا نیندیشیده و اعمال کرده چه فرصتی را در این قضیه فراهم آورده است؟

**دکتر خاکی:** براساس اینکه فکر کنیم خوب است نگاه هنرمندان به دانشجویان داده شود، از یک طرف می‌شود گفت تمام چهارسال را وقت داریم با درس‌های مختلف مان براساس اینکه ذائقه آن درس‌ها چیست تم هنر را بیفزاییم. از طرف دیگر هم می‌شود به‌عنوان یک درمان کوتاه مدت و مسکن، فکر کنیم که درد هنر ندارند و آمده‌اند جایی که می‌خواهند هنر هم یاد بگیرند. در یک دوره کوتاه مثلاً ترم اول کارگاهی را داشته باشیم که دانشجویان کمی آغشته هنر شوند. حتی یک فرصت یک ماهه در شروع ترم اول بدون نگرانی از درس‌های ترم اول دوره فشرده‌ای بگذاریم که آن‌ها کمی در این فضا نفس بکشند یک کمی هم روحیه‌ای که بایسته دانشجوی معماری بودن است را پیدا کنند. علاوه بر وجه هنری، حتی وجه مهندسی قضیه هم چنین نیازی را می‌طلبد. مجموعه‌ای از این اردوگاه‌ها داشته باشیم و مجموعه‌ای از اساتید همراه.

اما به نظر می‌رسد هنر که خود مقدمه‌ای بر نظر است، فهم آن تمرینی برای چیزی برتر است. آن چیز برتر جامع‌نگر بودن است. جدا از اینکه معمار باشیم یا نباشیم ما به‌عنوان انسان نیاز داریم در هر کاری که هستیم، وجه جامع‌نگر بودن یا جامع‌الاطراف بودن، یا به قول بیرون از ایران، وجه مولتی دیسپلین بودن خودمان را تقویت کنیم.

به این ترتیب کارگاه‌هایی که چه در شروع دوره و چه در طول کلاس‌های دوره آموزش معماری و چه در طول متن زندگی حرفه‌ای دنبال می‌شود، می‌بایست درد



دکتر سیدعلی اکبرکوش گران

بیشتر آگاهانه یا ناخودآگاه سیاست‌گذاری‌های وزارت علوم، معماری را از جنس مسأله‌گشایی می‌بیند و به نظرش می‌آید دانشجوی نخبه ریاضی می‌تواند بهتر در این قضیه وارد شود. باز هم همان‌طور که خانم دکتر فرمودند در سال‌ها هر شهری که می‌خواهد رشته معماری را راه‌اندازی کند در دانشکده هنر این داستان معنی پیدا می‌کند و در برخی از مدارس کشور رشته معماری همسایگی پیدا می‌کند با رشته‌هایی مثل نقاشی، صنایع دستی، مجسمه، موسیقی و... بعد این سؤال پیش می‌آید که از این همسایگی چه هدفی پیگیری می‌شود؟ آیا به‌عنوان مثال برای دانشکده معماری یزد که با رشته معماری شروع می‌کند و بعد از چندسال رشته نقاشی را وارد می‌کند از این همسایگی چه عایدی می‌تواند داشته باشد؟ ضمن اینکه حال اگر فرض بگیریم ممکن است بعضی از این اهداف در ضمن یک جریانی لازم شود اتفاق بیفتد و این دانشجوی معماری و این معلم مدرسه معماری است که از این همسایگی می‌تواند بهره‌برد و برمی‌گردد به ذات آن فرد و سیستمی که در چنین منظومه‌ای خودش را مستقر می‌بیند و از این اصطلاحات استفاده کند.

حال سؤال من این است؛ اگر بپذیریم از بین تمام احتمالاتی که برای معنی معماری و تعریف این حوزه قائل هستیم یکی از اردوگاه، اردوگاه هنری است؛ یعنی آموزش هنری در برنامه‌ریزی‌های وزارت علوم، جذب دانشجو و در آن نکته که دکتر میرجانی اشاره کردند (آموزش‌های قبل از دانشگاه) کجا می‌توانست رخ دهد؟ و الان آیا جریانی که شکل گرفته و

جامع‌نگر ساختن وجود داشته باشد. این خوب است مفهوم مولتی دیسپلین در معماری جایگزین اینتر دیسپلین شود تا ما این تعبیر را نشویم که معماری باید به هنر تکیه کند یا اینکه باید از مهندسی یا جامعه‌شناسی وام بگیرد. هدف این است که یک آدم جامع‌الاطراف تربیت شود. به قول دکتر رازجویان دانشجوی معماری باید حتی از چلنگری (در مازندران به کسی که از آهن چیزهایی برای زندگی انسان می‌سازد چلنگر می‌گویند) هم بداند.

آدم در جستجوی جامع‌الاطراف بودن از هر چیزی برای یادگیری استفاده می‌کند. از مسجد محلش که می‌رود آنجا نماز بخواند و یا در مسیری که به دانشکده می‌آید و یا از همکلاسی‌هایش زمانی که در بوفه دانشگاه نشسته است، مجله می‌خواند، تلویزیون می‌بیند، سفر می‌رود. دانشجویان معماری می‌بایست به خود متکی باشند، یعنی اینکه بگویند من چه دانشکده‌ای قبول شده‌ام و خط مشی آن دانشکده چه هست این بزرگترین ضربه را می‌زند و یا اینکه تابستان تعطیل شدم و دیگر تمام شد، این خیلی ضربه می‌زند. بچه‌های معماری باید یاد بگیرند مثل آدم‌های قدیم که روی پای خود می‌ایستادند زندگی کنند و گرنه چیز زیادی از این سفره برنخواهد داشت.

**دکتر کوشش‌گران:** اگر درست متوجه منظورتان شده باشم شما پیشنهاد اقدامات جبرانی دارید برای کسی که هم به لحاظ تعریف سیستم و هم از نظر اتفاقات پیش از این، بر مبنای حادثه‌ای مثل کنکور وارد دانشگاه شده. حال باید ما او را برای این داستان آماده کنیم؛ اما اگر ما به گونه‌ای دیگر بتوانیم موضوع را ببینیم، یعنی داوطلب این رشته، در دوره پیش از دانشگاه یعنی از بدو آموزش پیش دبستانی تا پیش‌دانشگاهی-زمینه‌هایی از این آموزش را به صورت عینی یا ضمنی می‌دید، بعد با همین کنکور وارد دانشگاه می‌شد شاید داستان متفاوت می‌شد.

به نظر می‌آید مشکل شاید بیش از اینکه در آکادمی باشد به قبل از آن برمی‌گردد

ولی نکته مطرح شده توسط خانم دکتر از این نظر برای من قابل اعتناء است که خوب حالا ما با این وصف فرد را بدون پیشینه‌ای برنامه‌ریزی شده وارد معرکه دانشگاه کرده‌ایم، حالا شروع کنیم به اقدامات جبرانی لازم! سؤال این است که آیا در ساختاری که برای رشته معماری منظور شده است این فرصت برای جبران دیده شده است؟ آیا متولیان آموزش معماری ما برای این ناآگاهی دانشجویان از درکی که باید از معماری داشته باشد، سیستم یا ساختار دوره آکادمیک را به گونه‌ای چیده و یا تبیین کرده‌اند که وجه هنری داستان قابل دریافت و پی‌گیری باشد؟

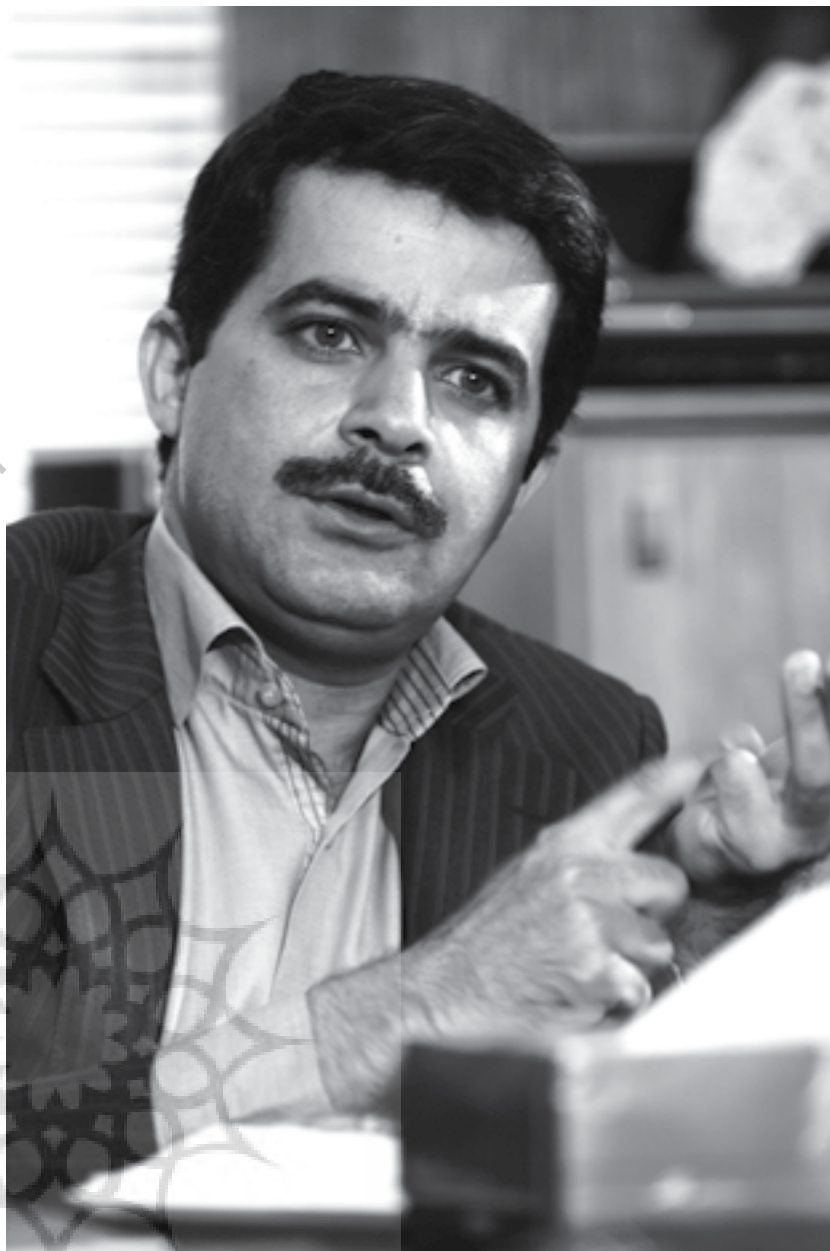
**دکتر میرجانی:** من قصد داشتم در ادامه، بحث خود را در جهت تبیین نسبت هنر و معماری، به ارائه تعریفی از معماری اختصاص دهم، اما به اقتضای مباحثی که در گرفت می‌خواهم بحث را عوض کرده و هم‌سوتر با شما پیش بروم. یک نکته‌ای را خانم دکتر فرمودند و از صحبت‌های ایشان این چنین استنباط کردم که در پاسخ به این سؤال می‌توان به سراغ برنامه‌ریزی رفت و با ارائه پکیج‌های آموزشی زمان‌بندی شده و دستورالعمل‌هایی از جنس آن چیزی که مثلاً در گروه‌های آموزشی اتفاق می‌افتد این مسأله را حل و فصل کرد. من با این دیدگاه هم موافقم و هم مخالف. علت مخالفت من اینست که اساساً هنر را از جنس آموزش نمی‌بینم که بخواهیم برای آن برنامه آموزشی تنظیم نماییم. هنر از جنس تربیت است که واقعاً باید در سنین اولیه رشد صورت پذیرد و آدم با آن تربیت شود و در دانشگاه اگر در حوزه هنر لفظ آموزش را به کار می‌بریم، این خطای ما هست که نسبت به خیلی از مفاهیم و واژگان، ابتدا تعریفی ارائه نمی‌دهیم، در نتیجه راجع به یک واژه چندگانه‌پنداری اتفاق می‌افتد. در یک جلسه گفتگوی خودمانی در تلویزیون از یک جراح مغز و اعصاب سؤال شد که آیا کار شما هنر است؟ و ایشان پاسخ داد: "بله آقا کار من هنر و کارم عین یک هنرمند است". اینها ناشی از چندگانه‌پنداری در باب مفهوم هنر است که به اعتباری آن را معادل هر کار خارق‌العاده‌ای می‌داند. به این معنا یک بندباز ماهر هم هنرمند است. شما می‌فرمایید معماری وجهی ناظر بر حل مسأله و وجهی ناظر بر برانگیختگی است. برانگیختن در حوزه علم هم هست و ممکن است جراح واقعاً یک کاری انجام دهد که شما دچار برانگیختگی و هیجان شوید. این البته به‌زعم بسیاری هنر و آرت نیست. قطعاً منظور شما همه و جوه برانگیختن‌اندگی نیست. نکته دیگری مطرح شد که «ما باید در آموزش انسانی جامع‌الاطراف را ارمغان بیاوریم». سؤال من این است: آیا واقعاً نظام آموزش ما استعداد و قابلیت تربیت یک انسان جامع‌الاطراف را دارد؟ آیا دوره انسان‌های جامع‌الاطراف به سر نیامده است؟ یا دوره آن‌ها به سر آمده که دیگر تربیت نمی‌شوند و یا این نظام استعداد آن را ندارد. از نظر من نظام آموزش مدرسه‌ای، دست کم در شرایط کنونی، توانایی تربیت یک انسان جامع‌الاطراف را ندارد و باید با درنگ بیشتری این توقع را از نظام آموزشی داشته باشیم. اما در مورد سؤالی که مطرح فرمودید، مبنی بر اینکه آیا دروس موجود با چیدمانی که دارند قابلیت و ظرفیت تقویت ابعاد هنری آموزش معماری را دارند؟ به نظر من چنین قابلیت‌هایی در دروس مقدماتی و از جمله درسی مثل بیان معماری وجود دارد. با این شرط که بدانیم آموزش هنری به معنای بیرون دادن محصولی به نام هنرمند، خارج از ظرفیت آموزش مدرسه‌ای است، و با اتکاء به دروس مقدماتی تنها باید متوقع تحقق دو نتیجه باشیم، ۱- ایجاد ذائقه و تمایلات هنری در دانشجو ۲- آموزش تکنیک‌های بیان هنری. وقتی که بحث پیرامون تکنیک باشد، این دیگر تربیتی نیست بلکه آموزشی است. طراحی دست‌آزاد یک تکنیک دارد، عکاسی یک تکنیک دارد، قبل از اینکه شخص تبدیل به یک آرتیست در حوزه عکاسی بشود، او باید بتواند از این ابزار استفاده کند، باید معنای نور، دیافراگم و... را تشخیص دهد. اینها را می‌توانیم آموزش دهیم و دروس ما مستعد ارائه این آموزش‌ها هستند ولی در واقع دانشجو پس از این مرحله باید واجد بینش هنری باشد. خیلی‌ها هستند که عکاسی را می‌دانند ولی عکس خوب نمی‌گیرند و در حوزه عکاسی آرتیست نیستند، چرا که ممکن است اساساً در چنین افرادی ذائقه و بینش هنری وجود نداشته باشد.



دریافت من از بیان شما اینست که، در نظام موجود این هردو استعداد وجود دارد. یعنی دانشجو در دروس موجود رشته معماری می‌تواند هم تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها فن معماری خودش را ارتقاء دهد و هم فرصت‌هایی بیابد که بتواند جهان درون خود را منتشر کند و به ظهور برساند. این فرض نیازمند انجام یک کار پژوهشی است.

ادعای من به‌عنوان معلمی که بیست سال به صورت رسمی در ایران آموزش معماری داده‌ام این است که خروجی‌های که در این سیستم داریم از هر دو نظر چندان مطلوب نیست. یعنی دانشجویی که از این سیستم تولید می‌شود نه هنر را به معنای اجرای درست و شایسته یک فن آن‌چنان که باید و شاید، فرا گرفته به جامعه‌اش عرضه می‌کند -ساخت و سازه‌های ما این را نشان می‌دهد- و نه آن وجه خلاق و جنبه شاعرانگی معماری آن‌چنان که باید در خروجی‌ها قابل پیگیری است. باز این سؤال مطرح است که اگر این ایراد وجود دارد -هرچند که باید در مورد صحت این ادعا کار پژوهشی صورت بگیرد- این ایراد کجاست؟

به نظر من در خود سیستم آموزش هم می‌شد موضوع تفاوت‌های وجه هنری معماری را پیگیری کرد. یعنی ما می‌توانستیم در یک مرزبندی مشخص یک دانشکده هنری معماری را با یک دانشکده فنی معماری از هم متمایز کنیم. این تمایز در سرفصل و محتوای دروس، در ساختار آن و در پرورش معلمینش و در مقام فضای آکادمیکش قابل پیگیری است. یعنی اینکه من در یک دانشکده هنری رشته معماری را مستتر و مندرج ببینم و یا در یک دانشکده فنی. آیا واقعاً الان می‌شود ادعا کرد که دانشجویان دانشکده علم و صنعت، علمی‌تر و صنعتی‌تر به معماری نگاه می‌کنند و دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا هنری‌تر و به همین نحو دانشجویان دانشکده شهید بهشتی جامعه‌شناسانه‌تر؟ آیا اگر این موضوع رسمیت بیشتری می‌یافت



دکتر حمید پیرجانی

**دکتر کوشش گران:** اگر بخواهم بازخوردی از فرمایشات شما به تعبیر خودم داشته باشم اینست که در دانشکده ادبیات حافظ پروانده نمی‌شود و رسالت دانشکده ادبیات حداکثر پرورش «ادیب» است، ادیب به معنای کسی که می‌تواند شعر حافظ را فهم، و تحلیل کند اما لزوماً شعری نمی‌سراید. به عبارتی ما در دانشکده ادبیات به بخش تکنیکی شعر معطوف شویم یعنی آن چیزی که می‌شود آن را آموزش داد.

اما بر مبنای فرمایش شما در تعریف هنر این دوگانگی وجود دارد که می‌خواهم روی آن تأکید کنم. یک موقع هنر را به معنای اجرای دقیق یک فن مثل هنر آشپزی، هنر بندبازی و یا مثل همه آن کارهایی که احتیاج به مهارت، دقت و ظرافت و آموزش‌های لازم دارد، می‌پنداریم، این یک بعد و مفهوم از هنر است که در سیستم گزینش دانشجو می‌تواند قابل دریافت و برنامه‌ریزی باشد.

اما یک مفهوم دیگر هنر، خلق یک اتفاق جدید و تقدیم آن به جهان است؛ یک اثر بدیع را از گوشه‌ای از وجود انسان به این دنیا کشاندن و آن را ابراز داشتن و این یک کار کاملاً خلاقه و بر مبنای درونیات انسان‌ها است، که آن به فرمایش شما قطعاً قابل آموزش دادن نیست و باید در ذوق افراد باشد، که البته شاید آکادمی وظیفه‌اش اینست که فرصت‌های در انداختن آن را ایجاد کند.





دکتر آزاده خاکی

بهتر نبود؟ البته این یک بعد قضیه است. فرض دیگر این است که بپذیریم از همین استعداد موجود می شد خروجی های بهتری گرفت حال اگر گرفته نمی شود ایراد کار کجاست؟ آیا من معلم برای آن پرورش داده نشده ام یا هنوز باز یک مشکل سیستمی در این داستان وجود دارد؟

**دکتر خاکی:** وقتی راجع به آموزش دانشجویان صحبت می کنیم منظورمان کلیت آن هرم است وقتی با میانه دانشجویان کار داریم بایستی صحبت هایمان را قاعده مند کنیم و فکر کنیم هرچه را که می گوئیم به درد گروه هدفمان می خورد، اگر می گوئیم می توانیم جامع اطراف بار بیاوریم باز هم معتقدم که می توانیم چون یک سر آن هایی هستند که در خانواده های جامع اطراف تربیت شده اند و سیستم نباید جلوی آن ها را بگیرد. از طرفی حتی خودشان در حد ۸۱ ساله جامع اطراف هستند. جامع اطراف بودن مراتب دارد. یک بچه شش ساله که راجع به خدا به او می گوئیم وقتی پانزده ساله شد، یک جور دیگر به او راجع به خدا می گوئیم و وقتی سی ساله شد او به ما می گوید. به این علت که جامع اطراف بودن سنگین است و سخت است و نباید دور و بر آن برویم خیلی چیزها را از دست می دهیم. معماران دانش آموخته دانشگاه ها قرار نیست همه بروند دنبال اینکه خط بکشند و خانه بسازند. بعضی از آن ها تصمیم گیرندگان جامعه خواهند بود. آن ها قرار است نقش یک آدم مولتی دیسپلین را بازی کنند؛ پس ما چه هدف و وظیفه ای را داریم؟ بحث در اینجا تنها زیبایی شناسی و بحث برپایی ساختمان ها نیست. بحث، بحث تصمیم گیری هاست. امروزه می بینیم چقدر جلسات در کشورمان تشکیل می شود و همه تصمیم می گیرند. ساعت ها افراد تحصیل کرده ما جلسه دارند، و دارند تصمیم می گیرند و یک تعدادی از آن ها هم از قضا معمار هستند. مهندس معمار در دفتر خودش به عنوان تصمیم گیرنده عمل می کند و کسی که

تصمیم گیرنده است فهم تصمیم گیری را باید داشته باشد و این را کجا بایستی تمرین کند؟ این، هم در خود هنر را دارد، هم هندسه و هم مهندسی را.

**دکتر میرجانی:** اجازه بدهید تعریف و اژگان را تصحیح کنیم. وقتی می گوئید جامع اطراف یک تلقی از این مفهوم هست که اشاره آن به همه چیز دانی و علامگی ست (که سالیان سال است حیات خود را از دست داده)، در حالی که با توضیح اخیر به نظر می رسد منظور شما جامع نگرش است، که البته مقوله ای است دست یافتنی.

**دکتر خاکی:** مولتی دیسپلین یا جامع نگر بودن سطوح مختلفی دارد که برای هر شخص در هر مرتبه ای امکان تحقق دارد. هدفش از اینتر دیسپلین بودن که شاید فقط بین دو رشته پل می زند فراتر است. همه به دلیل فطرت مان استعداد جامع اطراف شدن داریم. اگرچه نظام آموزشی کشورمان اشکال دارد ولی جلوی هدف جامع نگر شدن را نمی گیریم. همه این دانشجویان می توانند در این راه قدم بردارند. بعضی وقت ها بحث هایی سرکلاس می شود که استاد هم ممکن است تعجب کند که چه جالب این دانشجو دقیقاً این موضوع را می بیند و من خوشحال می شوم که اگر قرار باشد او تصمیمی بگیرد.

این هدف را باید در مراتب مختلف هر چند ابتدایی و ساده تمرین کرد. مثلاً وقتی دارم چهارپایه آهنی و یا یک میز چوبی را طراحی می کنم، فکر بلند کردن آن را هم بکنم. آیا



هنر با فهم از قضیه وارد نمی‌شود؟ نه اینکه بگوییم شکل آن چه شد شاید من وقتی دارم سوهان می‌زنم دارم آن را سبک می‌کنم و دارم به جای دست داشتن آن برای بلندکردن کمک می‌کنم و اگر چند گره در آن ایجاد می‌کنم مراتب مقیاس را در آن رعایت می‌کنم هرچند که زیبایش می‌کنم، ولی علت اصلی آن فهم من از قضیه است. این را که تراش می‌دهم و چشم‌نواز می‌کنم می‌خواهم از آن حالت آهنی بودنش فاصله بگیرد و مقداری کار دست انسان هم در آن بیاید و... اتفاقات دیگر که آن بحث هنر با آن فهم و تصمیم‌گیری‌ها و درک از ماجراست و صورت مسأله چه هست شروع می‌شود. سن هم ندارد به قول شما از پیش دبستانی می‌تواند شروع شود تا اتفاقاتی که در دانشکده هم کمک می‌کند. هر دانشجوی باور داشته باشد که من چیزهایی را نمی‌بینم ولی یک چیزهایی را خیلی خوب می‌بینم، بیایم توی این زمینه قرار بگیرم و آنچه را که نمی‌بینم تشویق بشوم که ببینم اینجا فرقی نمی‌کند معلم از چه بگوید؛ از هنر، از علم و یا از هرچیز دیگری. بالاخره توی کلاس افرادی هستند که آن سمتی یا این سمتی هستند که کمک می‌کنند آن‌ها به جامع‌الاطراف بودن (جامع‌نگر بودن) نزدیک شوند. جامع‌الاطراف چون کلمه‌اش عربی است صقیل است ولی واقعاً مفهومی همین است یعنی طرف‌های مختلف یک موضوع را فرد بتواند هر مقدار که می‌تواند بسنجد چون طرف‌ها ثابت نیستند، کسی ممکن است پنج تا وجه این موضوع را ببیند، ولی بهتر از یک وجهی دیدن است.

**دکتر کوشش‌گران:** یک اتفاق در شیوه برگزاری کنکور معماری، حذف فاکتورهایی از آزمون بود. این فاکتورها ناظر به استعدادسنجی دانشجویان در دست آزاد و قدرت تجسم بود. آن موقع من به‌عنوان یک معلم منتقد این داستان بودم، چرا که حداقل‌هایی از شناخت از معماری فرد داوطلب کنکور را ضمانت می‌کرد. اما حقیقتاً بعد از دو، سه تجربه‌ای که از پس این داستان در دانشکده خودم داشتم احساس کردم که این تصمیم نه تنها اتفاق ناگواری نیست بلکه اجازه می‌دهد که افراد جامع‌نگرتر وارد داستان شوند.

به عبارت دیگر این کنکور داوطلبان را در یک زمینه خاص به معماری کانالیزه می‌کرد. آن‌ها احتمالاً در قالب کلاس‌های کنکور خارج از نظام رسمی آموزش و پرورش تکنیک‌های مورد نیاز برای کسب امتیازات لازم در این خصوص را فرا می‌گرفتند. به عبارتی پذیرفته‌شدگان بعد از این تغییرات، در مقابل شناخت کم‌تر از طراحی، نمرات‌های درس‌های ریاضی‌شان بالاتر بود و اینها از ذهن ریاضی قوی‌تری برخوردار بودند و از این رو داستان به آن ناگواری که فکر می‌کردم نشد؛ بلکه به‌عنوان مدرس دروس پایه معماری شاهد اتفاقات مطلوب‌تری هم بودم. منهای سال‌های اخیر که بحث پذیرش دانشجویان بر مبنای سیاست‌های کلاس‌های کنکور اتفاق می‌افتد.

اما شاید مهم‌تر از نظام آموزش معماری پرورش معلم مستعد است، که بتواند از همین وضع موجود که هرچند قابل نقد است، استفاده کند. در تغییر مقطع رشته معماری از ارشد پیوسته به دوران کارشناسی و کارشناسی ارشد، تغییراتی در ساختار درس‌ها رخ داد. در مقدمه سرفصل دوره کارشناسی مهندسی معماری که رسالت رشته را تبیین می‌کند، متواضعانه بیان می‌کند که دانشکده‌های معماری به دنبال پرورش «طراحان حرفه‌ای» هستند. شاید این یعنی صحنه بر رأی آن‌هایی که به اجرای دقیق و فنی کار که به‌عنوان قسمتی از هنر قائل‌اند، ضمن اینکه به نظر می‌آید طبق فرمایش دکتر میرجانی استعداد لازم برای پرورش افراد آرتیست هم نادیده گرفته نشده است.

با این اوصاف به نظر می‌آید که باید در پیش از دانشگاه آن زمینه لازم برای دریافت موجه از معماری را زمینه‌چینی کنیم. مخصوصاً آن‌جا که نه بحث دانش معماری، بلکه بحث تربیتی آن مطرح است و در حوزه آکادمی هم به نظر می‌آید که اگر معلمی نگاه آگاهانه به سرفصل‌ها داشته باشد حتی در درسی مثل ایستایی بتواند بینش هنری را لحاظ کند.

ما برای اینکه به‌عنوان یک عضو هیأت علمی پذیرفته شویم از فیلترهای سنگینی عبور

می‌کنیم، اما چقدر توی این فیلترهایی که برای این داستان چیده شده آن ذوق معلمی من برای تربیت چنین افرادی مهیاست و سنجیده می‌شود؟ یعنی کی و چه موقع از من پرسیده می‌شود که نگاه شما به این درس چگونه است؟ و ما کی و کجا برای آنچه که تدریس می‌کنیم مؤاخذه می‌شویم؟

شاید به‌عنوان یکی از نتایج این بحث می‌توان به این دو موضوع اشاره کرد که اولاً، در دوره آموزش و پرورش پیش از دانشگاه چه اتفاقی برای استعدادسنجی‌های حوزه تربیت معماران آینده صورت می‌گیرد؟ و بعد در خود آکادمی، سکان‌داران اصلی آموزش، یعنی اساتید معماری، چقدر نگران این موضوع هستند که خود چه نسبتی با این مقوله یعنی وجوه هنری معماری می‌توان و یا باید داشته باشند؟

وجه اشتراک بحث‌مان همین است که اشاره فرمودید؛ ما بپذیریم در مقام واقعی هنر نمی‌توانیم به آموزش اقدام نماییم بلکه باید به وجه تربیتی بیش از هرچیزی توجه شود. به نظر من امر تربیت و پرورش همه مواردی که فرمودید هست، مثلاً جهت ارتقاء بینش هنری دانشجویان معماری می‌توان از هنرمندان و معماران بخواهیم نمایشگاه‌هایی را با موضوعات مختلف در دانشکده‌های معماری برگزار نمایند. قرارگیری معماری در همسایگی رشته‌های هنری، علاقه‌مند نمودن دانشجویان به گالری‌های هنری، نقدفیلم و عکس در جلسات غیررسمی و... همه و همه ما را به آن وجه تربیتی نزدیک می‌کند و زمینه ساز شکل‌گیری بینش هنری می‌شود. در صورت تحقق چنین شرایطی، محصول نهایی نمی‌تواند سازه را جدای از بینش هنری‌اش استفاده کند.

آقای دکتر کوشش‌گران نکته‌ای را فرمودند که ما آن زمان وقتی سنجش‌های تجسمی از کنکور حذف شد خیلی متضرر نشدیم. باید در این مورد متوجه یک مسأله باشیم که اتفاقاً ناظر به آن بحث تربیتی دانشگاه است. نکته اینست که با وجود یک وجه هنری در حوزه معماری، -که باید با تربیت





نیلوفر صالحی ابرقویی

حاصل شود- لاجرم آموزش معماری آموزش زمان بری است. این در حالی است که با تفکیک دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد طول دوره آموزش کوتاه شد و دانشجویان تشویق به اتمام تحصیل در حداکثر هشت ترم می شوند. بدین ترتیب نظام آموزشی از یک ابزار تربیتی که ممکن است به بینش هنری ختم شود، محروم می شود. این یک نکته و نکته دیگر که کمتر به آن پرداخته شده همین بینش هنری است که در اینجا نگران آن هستیم، تنها ریشه در آموزش دانشگاهی ندارد، بلکه قبل از هر چیز ریشه در دوره های قبل از دانشگاه و ویژگی های جامعه دارد. اگر بدون تعصب به شرایط امروز بنگریم، درمی یابیم که جامعه ما در حوزه هنر و به خصوص در رشته هایی مثل گرافیک، نقاشی و... خلاق نیست. مثلاً تبلیغات تلویزیونی را نگاه کنید، چیدمان و دکوراسیون صدا و سیما را نگاه کنید، همه به نوعی الگوبرداری از شبکه های غربی است. موسیقی را الگوبرداری می کنیم، گرافیک های ما ضعیف برخورد می کنند، نقاشان ما به همین میزان و البته در این میان استثناء هم هست. در اینجا واقعاً باید این سؤال پرسیده شود، اینها که در دانشگاهها دارند تکنیک را آموزش می بینند و دیگر بحثی به اسم سازه، استراکچر و ریاضی ندارند. و تمامی نگاه آموزشی معطوف هنر است پس مشکل از کجاست؟ شاید بتوان مشکل را در بستری به وسعت جامعه جستجو

نمود. متأسفانه جامعه ما در حال حاضر فاقد ذوق هنری شده است، جامعه ما بینش هنری ندارد، وقتی بینش هنری نباشد محصولات زشت تولید می کند و وقتی محصول زشت تولید کرد، باز به تقلیل ذوق هنری کمک می کند. شهری مثل یزد را ببینید، بافت سنتی را نگاه کنید پر است از دقایق و ظرایف و زیبایی. بافت جدید را هم که نگاه می کنید اگر نازیباست محصول سلاقی امروزی ماست. زمانی که دانشجو بدم تاکسی مترهایی در تاکسی ها نصب کرده بودند. باورتان نمی شود که چقدر این تاکسی مترها زشت بودند. ما در مورد زیبایی محصولاتی که این طوری می خواهد در سطح جامعه مان فراگیر شوند اصلاً ایده ای نداریم، چطور می خواهیم ذوق هنری جامعه را ارتقاء دهیم. وقتی دانشجو در یک چنین بستری می خواهد رشد کند چه ماحصلی خواهد داشت؟ واقعاً اگر بخواهیم اصلاح کنیم باید از دوره مهدکودک شروع کنیم و مباحث زیبایی شناسی را از همان دوره آموزش دهیم. بنابراین در ارتقاء بینش هنری از جمله در حوزه آموزش معماری، بخشی از مسئولیت به عهده دانشگاه و بخش مهم دیگر آن برعهده جامعه و متولیان هنری جامعه هست. جامعه ما متأسفانه در حوزه ذوق هنری و خلاقیت به معنای واقعی کلمه مرده است. برای چنین جامعه ای بسیار ضروریست که چشم هایش تربیت شود تا زیبایی را ببیند و گوشش نیز تا زشت را از زیبا تشخیص دهد و آن را شنوا باشد. نسل نو جامعه باید تشویق به کسب تجربه ای در کنش هنری شود. نه چیزی مثل کلاس های نقاشی که تابستان ها برای بچه ها ترتیب داده می شود و در بعضی از آن ها ذوقشان نیز کور می شود، بلکه به شکلی خلاقانه وجه خلاقه فرد را در حوزه هنر مورد آموزش، ارتقاء دهند. چندی پیش مجله ای را مطالعه می کردم به اسم نارنگی؛ یک سمت این مجله مخصوص بچه هاست و سمت دیگر آن مخصوص بزرگترها. در این مجله تجربیات بسیار زیبایی در آموزش انیشتین، و آموزش ماکس پلانک از زبان خودشان نقل شده بود. آقای انیشتین می گوید که تئوری نسبیت ام را وام دار آموزش ویولن در دوره کودکی ام هستم و آقای ماکس پلانک همین طور نظریه خود را وام دار بوم نقاشی اش می داند. او می گوید من همه خلاقیتی که در ارابه نظریه ام داشتم وام دار آن اندیشه هنری خودم هستم. این نکته مهمی است. ماکس پلانک که نیامده در حوزه دانشگاه به او آموزش هنری بدهند، او از اندوخته تربیتی دوران کودکی اش استفاده می کند. همان چیزی که ما متأسفانه آن را زایل کرده ایم. نگاه کنید امروزه دبستان های ما نیز به عنوان پرورشی ترین دوره آموزش، دارند بچه را با الگوی خلاقیت سوز و استرس آور تستی آماده می کنند. از چنین نسلی چگونه می توان انتظار ذوق هنری داشت.

**دکتر خاکی:** اینکه می فرمایید خلاق نیستند، سرشاخه آن تولید است و وقتی تولیدگر نیستیم، مولد نیستیم و مولد هم تقویت نمی شویم. راجع به کالبد هم که شما فرمودید کاملاً درست است. الان هرچیزی ممکن است فقط سوله باشد و از آن کلاس ایجاد شود. در حالی که مدارس معماری مطرح در دنیا رویکرد کالبدی دیگری دارند. ظرف هم می تواند در ساختن مظهر به خدمت گرفته شود. این نگاهی است که تصمیم گیرندگان برای مکان دانشکده معماری یزد در سال های اولیه تأسیس این دانشکده داشتند. وقتی وارد دانشکده معماری یزد می شویم منش دیگری در بدو ورود پیدا می کنیم و یک جوی به ما حاکم می شود که ناگفته ها را می گوید و خود نقش تربیتی دارد. پس می توان روی فضاهای کالبدی نیز کار کرد چه تعداد دانشجو باهم یکجا باشند و اگر قرار باشد ساخت و ساز جدیدی انجام دهیم چگونه توسعه دهیم و اگر قرار باشد از بین چیزهایی که ساخته شده است انتخاب کنیم تصمیم گیرنده ها کجاها را انتخاب کنند؟ و چه تغییراتی را بدهند؟ آیا نباید آتلیه های معماری انعطاف پذیر باشند؟ آیا نباید زندگی آنجا باشد؟ بحث سماور توی آتلیه خودش که مهم نیست بحث استقرار آن است.

**دکتر کوشش گران:** این رویکرد یکسان سازی، سیاستی که به هر دلیلی بر نظام آموزش عالی کشور حاکم شد، به عنوان مثال بسته شدن پرونده همه رشته ها در هشت نیم سال، به آموزش معماری لطمات زیادی وارد کرد. به همان دلیل که داوطلب در گروه ریاضی امتحان





هنری شود. بنابراین از دیدگاه من آن وجه مقدم است، ولی این مغایرتی با بحث مان بر سر اینکه ما کاستی‌های در حوزه بینش و تربیت هنری داریم، ندارد. هنر بدون علم هیچ است و علم هم بدون هنر هیچ. دکتر کوشش‌گران: می‌دانم جای بحث خیلی زیاد است تشکر می‌کنم از اینکه قبول زحمت کردید و تشریف آوردید اگر فرصتی بود به بهانه‌ای دیگر و میزگردی دیگر قضیه را دنبال می‌کنیم. ■

می‌دهد و در دانشکده هنر دوره خود را می‌گذراند، به همین نسبت زمان حضورش و وقوفش باید متفاوت و بیش‌تر باشد. این تغییر زمان تحصیل و تبدیل مقطع دوره فقط یک تصمیمی که جریان کمی را پیگیر باشد نمود و تبعات کیفی آن زیاد بود.

تغییر میزان و زمان وقوف دانشجوی معماری در فضای آکادمیک با تغییر و تبدیل مقطع دوره ارشد پیوسته علاوه بر گذراندن تعداد واحد کمتر، کاهش کیفیت این حضور را هم سبب شد، هم اکنون دانشجوی لیسانس برای معمار شدن این چهارسال را نمی‌گذراند، بلکه برای قبولی کنکور فوق لیسانس می‌گذارند و از اینرو به تدریج بیش از کلاس‌های دانشکده خودش به کلاس‌های کنکور وابسته خواهد شد، و این یعنی تفاوت ماهیت حضورش در این رشته. در صورتی که به نظر می‌آید هم یک زمان وقوف طولانی و هم همسایگی با سایر رشته‌های هنری دلالی بود که متأسفانه در این تغییر سیاست‌ها نادیده گرفته شد.

دامنه بحث گسترده است که جای حلقه‌های مباحثه بعدی را دارد. آن هم اینکه واقعاً ما از این همسایگی معماری با دیگر حوزه‌های هنر در دانشکده‌های خود چقدر توانسته‌ایم آگاهانه و یا ضمنی استفاده کنیم.

بر این عقیده‌ام که شاید متولیان آموزش معماری کشور هم به درستی خودشان دلایل این همسایگی را وجدان نکرده‌اند و از آن بهره لازم را نمی‌گیرند. اگر نه شاید من بیش‌تر از آن که در دانشکده‌ای در بافت تاریخی یزد هستم و می‌توانم از آن انتفاع ببرم می‌توانستم بگویم در همسایگی نقاشی‌ام و می‌توانم از آن انتفاع ببرم. این ارتباط هم به صورت ضمنی و هم به صورت عینی باید در لابه‌لای آموزش منعکس شود یکی از آن‌ها برگزاری نمایشگاه‌هایی است که فضا درست می‌کند و دیگری تعاطی افکار بین اردوگاه‌های مختلف حوزه هنر است، که می‌تواند به این داستان کمک دهد.

دکتر میرجانی: در حوزه آموزش معماری شخصاً معتقد به ارجحیت آموزش دانش فنی‌ام، به لحاظ اینکه اگر وارد بحث تعریف از هنر می‌شدیم، می‌دیدیم که معماری هنر است ولی مقیدترین هنرهاست. این را در مقاله‌ای نیز اشاره کرده‌ام، که ابتدا باید دانش برپایی و ساخت را به خوبی درک کرده باشید، تا از مجرای آن اثر معماری تبدیل به خمیره‌ای برای آفرینش